

توضیح « بیگانه » *

« بیگانه » اثر آقای کامو تازه از چاپ بیرون آمده بود که توجه زیادی را به خود جلب کرد. این مطلب تکرار می شد که در این اثر « بهترین کتابی است که از متار که جنگ تاکنون منتشر شده ». در میان آثار ادبی عصر ما این داستان ، خودش هم یک بیگانه است. داستان از آن سوی سرحد برای ما آمده است ، از آن سوی دریا . و برای ما از آفتاب ، و از بهار خشن و بی سبزه آنجا سخن می راند . ولی در مقابل این بذل و بخشش ؛ داستان به اندازه کافی مبهم و دو پهلو است : چگونه باید قهرمان این داستان را درک کرد که فردای مرگ مادرش « حمام دریائی می گیرد ؛ رابطه نا مشروع با یک زن را شروع می کند و برای اینکه بخندد به تماشای یک فیلم خنده دار می رود . » و یک عرب را « به علت آفتاب » می کشد و در شب اعدامش در عین حال که ادعا می کند « شادمان است و بازهم شاد خواهد بود . » ؛ آرزو می کند که عده تماشاچی ها در اطراف چوبه دارش هر چه زیادتر باشد تا « او را به فریادهای خشم و غضب خود پیشواز کنند » ؟ بعضی ها می گویند « این آدم احمقی است ، بدبخت است . » و دیگران که بهتر درک کرده اند می گویند « آدم بیگانه ای است . » بالاخره باید معنای این بی گناهی را نیز درک کرد .

آقای کامو در کتاب دیگرش بنام « افسانه سیزیف » که چند ماه بعد منتشر شد ، تفسیر دقیقی از اثر قبلی خودش داده است . قهرمان کتاب او نه خوب است نه شرور نه اخلاقی است و نه ضد اخلاق . این مقولات شایسته او نیست و مسئله یک نوع انسان خیلی ساده است که نویسنده نام « پوچ » یا « بیهوده » را به آن می دهد . ولی این کلمه ، زیر قلم آقای کامو دو معنای کاملاً مختلف به خود می گیرد : پوچ یک بار حالت عمل و شعور واضح است که عده ای از اشخاص این حالت را می گیرند . و بار دیگر « پوچ » همان انسان است که با یک پوچی و نامعقولی اساسی و بی هیچ عجز و فتوری نتایجی را که می خواهد ، به خود تحمیل می کند . پس به هر جهت باید دید « پوچ » به عنوان حالت و فعل و عمل ، یا به عنوان قضیه اصلی ، چیست ؟

هیچ چیز رابطه انسان با دنیا . بیهودگی اولی پیش از همه جز نمودار یک قطع رابطه نیست : قطع رابطه میان خروج افکار انسان به طرف وحدت — و دوگانگی مغلوب نشونده فکر و طبیعت . قطع رابطه میان جهش انسان به سوی ابدیت — و خصوصیت « تمام شونده » وجودش ، قطع رابطه میان « دلواپسی » که حتی اصل و گوهر انسان است — و بیهودگی کوششهای او . مرگ ؛ کثرت اختصار ناپذیر حقایق و موجودات ، قابل فهم بودن موجود واقع و بالاخره اتفاق ، اینها همه قطب های مختلف « پوچ » هستند . در واقع اینها مطالب تازه ای نیستند و آقای کامو نیز به این عنوان آنها را معرفی نمی کند . این مطالب از آغاز قرن هفدهم میلادی به وسیله عده ای از عقول متحجر و کوتاه ، و عقولی که غرقه در سیر روحانی خود بوده اند و بخصوص نیز فرانسوی حساب می شده اند بر شمرده شده .

در نظر آقای کامو مطلب تازه ای که او آورده این است که تا انتهای افکار پیش می رود . در حقیقت برای او مطلب مهم این نیست که جملات قصاری را حاکی از بدبینی جمع آوری کند : قطعاً « پوچ » نه در انسان است و نه در دنیا — اگر این دو از هم جدا فرض شوند . ولی همچنان که « بودن در دنیا » خصوصیت اساسی انسان است ، « پوچ » در آخر کار چیز دیگری جز همان « وضع بشر » نیست ، الهامی غم زده است که این بیهودگی را در می انگیزد . « از